

بررسی تطبیقی عناصر داستانی

در دو رمان «الباحث عن الحقيقة» و «او سلمان شد»

سید مهدی نوری کیدقانی^۱

عباس گنجعلی^۲

بنفشه نیکیبخت^۳

چکیده

ادبیات داستانی در سال‌های اخیر بخشی مهم از آثار ادبی را به خود اختصاص داده و با استقبال کم‌نظیر مواجه شده است. یکی از حوزه‌هایی که در نقد معاصر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته، بررسی تطبیقی داستان‌ها و رمان‌های مشابه در ادبیات فارسی و عربی می‌باشد. از آن‌جا که میان رمان «الباحث عن الحقيقة» اثر محمد عبدالحلیم عبدالله و «او سلمان شد» اثر سید ناصر هاشم زاده از نظر محتوایی و ساختاری شباهتی فراوان وجود دارد، در این مقاله سعی شده تا با روش تحلیل متن و مقایسه‌ای، عناصر ساختاری و محتوایی دو اثر به صورت تطبیقی مورد تحلیل قرار گرفته و عناصر داستانی، مانند شخصیت، پیرنگ، زاویه دید و دیگر موارد در دو رمان واکاوی و مقایسه شود. در یک نگاه کلی می‌توان گفت برخی از ارکان عنصر پیرنگ هم‌چون گره‌افکنی، کشمکش، نقطه اوج و گره‌گشایی در هر دو اثر در سطحی تقریباً یکسان به کار گرفته شده و شباهتی بسیار در این زمینه وجود دارد؛ در حالی که برخی دیگر از ارکان پیرنگ چون آغاز و آستانه ورود، تعلیق و فرجام در سطحی متفاوت پردازش شده است. در زمینه عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی نیز با وجود برخی شباهت‌ها در هر دو رمان، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که در مقاله به آن‌ها اشاره شده است.

واژگان کلیدی: عناصر داستانی، رمان، الباحث عن الحقيقة، او سلمان شد، بررسی تطبیقی.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، نویسنده مسئول sm.nori@hsu.ac.ir

۲- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری abasganjali@yahoo.com

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری baaanafshee@gmail.com

مقدمه

در سال‌های اخیر تطبیق و مقایسه آثار ادبی اقوام و ملل مختلف بسیار مورد توجه پژوهشگران و نیز خوانندگان و منتقدان قرار گرفته و این بررسی‌های میان‌رشته‌ای و تطبیقی «بستری مناسب برای ارزیابی مشترکات و شباهت‌های محتوایی دو یا چند اثر از زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون فراهم آورده است» (اسدالهی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲). در حقیقت هدف اصلی پژوهش‌های تطبیقی، شناساندن مضمون و محتوای آثار ادبی و در گام بعدی رهیافتی برای نقد آثار است.

داستان در مفهوم عام - به‌عنوان یکی از فنون نثر معاصر - مورد استقبال بی‌نظیر پژوهشگران حوزه نقد ادبی و نیز ادبیات تطبیقی قرار گرفته و این امر بدون شک به خاطر اهمیت ادبیات داستانی است. ادبیات داستانی به‌طور کلی در عرف نقد امروز به آثار روایتی تخیلی و خلاقانه منشور، در حوزه داستانی گفته می‌شود. اساس ادبیات داستانی، تخیل آدم‌ها و حوادثی می‌باشد که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است و باین‌وجود تخیلات یادشده ریشه در واقعیت‌های عینی و ملموس اجتماعی دارد. (بارونیان، ۱۳۸۷: ۲۰۵). جبران خلیل جبران که خود از نخستین طلایع داران نثر نوین عربی است، درباره اهمیت سبک داستانی می‌گوید: «ما در رستاخیز ادبی خود به مرحله‌ای رسیده‌ایم که باید اهل قلم و ادیبان را تشویق کنیم تا افکار و دغدغه‌های خود را در قالب داستان و رمان ارایه کنند؛ زیرا خوانندگان از مقاله و شعر خسته شده‌اند و اکنون ذوق انسان شرقی به رمان و داستان تمایل دارد» (جبران، ۱۹۴۵: ۱/۱۴).

در ادبیات معاصر عربی در اثر آشنایی با ادبیات غرب و شاهکارهای داستانی ملل مختلف، داستان نیز تحولی شگرف پیدا کرد و در فرم و محتوا دگرگون شد و از شکل سنتی فاصله گرفت به‌گونه‌ای که ما شاهد انواعی مختلف از داستان، از جمله داستان کوتاه، داستانک یا داستان بسیار کوتاه، رمان و داستان‌های نمایشی (نمایشنامه) هستیم؛ در این میان رمان «بلندترین نوع داستان یا قصه است که به لحاظ هنری نسبت به سایر گونه‌های قصه از عناصر تکامل‌یافته‌تری برخوردار است و تکنیک‌های فنی مانند پیرنگ، مضمون، کشمکش، گره‌افکنی، نقطه اوج، گره‌گشایی، زمان و مکان در آن وجود دارد» (خفاجی، ۱۹۹۲: ۴۳۳ و ۴۳۵) و «عوامل تاریخی، تمدنی و فرهنگی متعدد باعث شکل‌گیری گونه‌هایی نو از رمان و داستان در ادبیات معاصر جهان گشته است. در حقیقت رمان معاصر آینه‌ای است که اندیشه انسان کنونی را با تمام نگرانی‌ها، دغدغه‌ها، تردیدها و گسست‌ها نشان می‌دهد» (مرتاض، ۱۹۹۸: ۵۱) رمان به‌عنوان یکی از پرمخاطب‌ترین گونه‌های ادبی، در بسیاری از مواقع به بازتاب عادات، رفتار و حالت بشری، دغدغه‌های اجتماعی و تحولات تاریخی-سیاسی پرداخته و به نحوی از انحاء، شالوده جامعه را در خود منعکس ساخته است. (مصلحی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۵۲)

و کوتاه سخن این که در دوره کنونی «رمان تجسم زندگی، تجربه و کسب معرفت است که حادثه، توصیف و کشف، عناصر مهم آن هستند» (زیتونی، ۲۰۰۲: ۹۹)

از دیگر سو در کنار رمان‌هایی با موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی و فلسفی که از جامعه و روزگار کنونی الهام می‌گرفت، تنی چند از داستان نویسان معاصر عرب و ایرانی به سراغ شخصیت‌های صدر اسلام رفتند و سعی کردند سیره و ویژگی‌های شخصیت‌های مشهور و اثرگذار را در قالب داستانی و به شیوه‌ای جذاب برای خوانندگان به تصویر بکشند که نتیجه آن پدید آمدن رمان‌ها و نمایشنامه‌های تاریخی متعدد در ادبیات معاصر عربی و فارسی است، از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و برخی اصحاب و یاران ایشان اشاره کرد؛ رمان‌های «الباحث عن الحقيقة» و «او سلمان شد» از همین گونه رمان‌ها است که درباره سیره و شخصیت صحابی بزرگ سلمان فارسی نگاشته شده است.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره موضوع حاضر تاکنون پژوهشی انجام نشده است و دو رمان موردنظر به صورت جداگانه هم مورد بررسی قرار نگرفته‌اند؛ اما در خصوص دیگر آثار عبدالله و نیز عناصر داستانی پژوهش‌هایی انجام شده است که به برخی اشاره می‌شود:

- ۱- فاطمه عظیمی؛ جمال فرزندوحی، بررسی عناصر داستانی تولد حضرت مسیح علیه السلام در سوره مریم، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده اسلام تمدنی، ۱۳۹۷، تابستان، شماره ۱۰، صص ۱۳۷-۱۵۴.
- ۲- فاطمه فتاحی سده؛ اعظم پرچم، عناصر نمایشی و ادبی داستان حضرت شعیب علیه السلام در قرآن، مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده اسلام تمدنی، ۱۳۹۵، زمستان، شماره ۴، صص ۸۵-۱۱۱.
- ۳- حمید طاهری؛ مریم غفوریان، بررسی تطبیقی عناصر داستان حجاب منفلوطی و رجل سیاسی جمالزاده، مجله لسان مبین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ۱۳۹۴، تابستان، شماره ۲۰، صص ۱۳-۱۱۵.
- ۴- صادق عسکری؛ صغری علیپورثانی، بررسی کیفیت عناصر داستانی در قرآن کریم با تکیه بر قصه حضرت یوسف علیه السلام، مجله لسان مبین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ۱۳۹۱، پاییز، شماره ۹، صص ۱۲۰-۱۳۸.
- ۵- مجید صالح بک؛ نجمه حسینیان فر، نقد عناصر داستان «حکایات طیب» نجیب کیلانی بر اساس رویکرد ادبیات اسلامی، نقد ادب معاصر عربی، دانشگاه یزد، ۱۳۹۵، پاییز و زمستان، شماره ۱۱، صص ۲۷-۴۵.
- ۶- زهرا افضلی؛ مهتری خیری زاده، بررسی و تحلیل عنصر پیرنگ در رمان «الطریق الطویل» اثر نجیب الکیلانی، مجله ادب عربی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰، پاییز و زمستان، شماره ۳، صص ۵۵-۸۲.

- ۷- کاظم عظیمی، حامد صدقی، فیروز حریرچی، تحلیل العناصر القصصية فی قصة «مقعد رونالدو» للقصاص الفلسطينيين المعاصر محمود شقير، مجلة الجمعية العلمية الايرانية للغة العربية و آدابها، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۸، بهار، شماره ۱۴، صص ۱۹-۳۵.
- ۸- سعاد سواری، بررسی عناصر داستان در داستان‌های هوشنگ مرادی کرمانی و محمد عبدالحلیم عبدالله، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۶.
- ۹- محمد رضا روحانی، بررسی تطبیقی محتوای رمان «لقیطة» اثر محمد عبدالحلیم عبدالله و «دختر سر راهی» اثر حسن نجاتی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه حکیم سبزواری، ۱۳۹۶.

۱-۲. پرسش‌های پژوهش

- ۱- مهم‌ترین عناصر داستانی به کار رفته در این دو رمان کدام است؟
- ۲- دو رمان از نظر کاربرد عناصر داستانی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارند؟

۱-۳. فرضیه‌های پژوهش

- ۱- به نظر می‌رسد هر دو نویسنده از عناصر اصلی داستان چون پیرنگ، شخصیت و دیگر موارد در آثار خود به شیوه هنری بهره برده‌اند.
- ۲- با وجود تشابه در کاربرد عناصر داستان، به نظر می‌رسد که در برخی عناصر هم‌چون شخصیت و جز آن تفاوت‌هایی میان دو نویسنده وجود دارد.

۱-۴. اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به گسترش پژوهش‌های تطبیقی در ده‌های اخیر و نیز لزوم شناخت و بررسی آثار داستانی مشابه معاصر فارسی و عربی، انجام چنین پژوهش‌هایی اهمیت دارد. از دیگر سو، این گونه موضوعات در جهت آشنایی خوانندگان و علاقه‌مندان با عناصر فرهنگی مشترک میان ایران و کشورهای عربی و ایجاد تقریب میان مسلمانان در کشورهای مختلف گامی سودمند خواهد بود.

۱-۵. روش پژوهش

روش پژوهش در این جستار به شیوه توصیفی-تحلیلی و به صورت تطبیقی خواهد بود. ابتدا عناصر داستان در هر دو رمان بررسی خواهد شد سپس به صورت تحلیل تطبیقی به بیان کارکرد هریک از عناصر داستان در دو رمان و مقایسه آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲. مختصری از زندگینامه و آثار ادبی هر دو نویسنده

۲-۱. زندگی و آثار محمد عبدالحلیم عبدالله

محمد عبدالحلیم عبدالله (۱۹۷۰-۱۹۱۳م) در روستای کفر بولین، از توابع استان بحیرة مصر در خانواده‌ای متوسط چشم به جهان گشود. پدرش کشاورز بود. عبدالله دوره ابتدایی خویش را در روستا گذراند و بعد از حفظ قرآن در شش سالگی، برای تحصیل در دبیرستان به قاهره رفت، سپس به دانشکده دارالعلوم رهسپار شد و در سال ۱۹۳۷ م از آکادمی «دارالعلوم العلیا» فارغ‌التحصیل شد. وی در آغاز تلاش کرد شعر بسراید، اما در ادامه به نوشتن داستان روی آورد (نبیل خضر، ۲۰۱۵). از مهم‌ترین آثار وی که برخی به فارسی هم ترجمه شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: لقیطة ۱۹۴۷، بعدالغروب ۱۹۴۹، شجرة اللبلاب ۱۹۵۰، الوشاح الأبيض ۱۹۵۰، شمس الخریف ۱۹۵۱، غصن الزیتون ۱۹۵۵، من أجل ولدی ۱۹۵۷، سکون العاصفة ۱۹۶۰، الجنة العذراء ۱۹۶۳، الباحث عن الحقيقة ۱۹۶۶ و دیگر داستان‌ها. (ناظمیان، ۱۳۸۷: ۱۹۷)

۲-۲. زندگی و آثار سید ناصر هاشم زاده

سید ناصر هاشم زاده متولد ۱۳۳۳ تهران و فارغ‌التحصیل رشته فلسفه در دانشگاه تهران است. وی نویسنده مقالات فلسفی-هنری در مجلات و مطبوعات هنری می‌باشد. در گفتگوی زنده که با جناب آقای هاشم زاده در خصوص این اثر انجام شده، چنین آمده است: به دلیل مطالعه زیادی که در مورد تاریخ اسلام و تحصیل در رشته حوزه و فلسفه، زندگی سلمان فارسی به‌عنوان یک نمونه مسلمان ایرانی برایش حایز اهمیت شد و همین امر باعث گشت به نوشتن کتاب «او سلمان شد» بپردازد. او هم‌چنین اظهار کرد که در نوشتن این کتاب، بیش از این‌که به تاریخ توجه داشته باشد به متن روایات دینی توجه داشته و بر اساس روایات دینی به نوشتن زندگی سلمان فارسی پرداخته است. در کارنامه ادبی وی آثار تحقیقی و ترجمه‌شده‌ای مانند «انصار الحسین»، «عیار دانش»، «فرمان/عهدنامه» و آثار ادبی هم‌چون «رؤیای گمشده»، «ایمان یک غریب» ثبت شده است. وی در سال‌های اخیر به دلیل علاقه به فعالیت‌های سینمایی به‌ویژه در زمینه فیلم‌نامه پرداخته که به‌صورت مشاوره و نویسنده در فیلم‌نامه‌های فیلم‌هایی چون «بیدمجنون»، «رنگ خدا»، «زیرنورماه»، «آواز گنجشک‌ها» و جز آن‌ها شرکت داشته است.

۳. خلاصه رمان‌ها

۳-۱. رمان «او سلمان شد»

داستان مذکور روایت زندگی و تحول شخصیتی به نام «روزبه» ایرانی است که در انتهای داستان به «سلمان» تغییر نام می‌یابد. در یکی از روزها روزبه به همراه پدرش برای سرزدن به مزارع به بیرون از روستا می‌روند. در مسیر راه پدرش به سمت کلیسای مسیحیان می‌رود و روزبه نیز به همراه او به آن‌جا می‌رود. روزبه با دیدن راهبان مسیحی و نحوه آداب و رسوم آن‌ها شگفت‌زده می‌شود و فکر و ذهن این جوان باهوش دچار تشویش و

کنجکاو می‌شود و همین عامل باعث می‌گردد در مسیری قرار بگیرد تا بتواند به پاسخ پرسش‌هایی که در ذهنش ایجاد شده است، دست یابد. با وجود مخالفت خانواده‌اش او تصمیم می‌گیرد که مخفیانه به شام سفر کند؛ زیرا در شام کلیسا و مدارس بزرگی وجود داشت که روزه می‌توانست جواب سؤال‌هایی را که در ذهنش ایجاد شده بود، از راهبان بزرگ مسیحی که آن‌جا زندگی می‌کردند، فرا گیرد. روزه وقتی به شام رسید در نزد راهبان مسیحی زیادی از جمله اسحاق، پولس، پطرس، ابراهیم خولانی، یعقوب، بحیری و ابراهیم خلیل که به ترتیب هریک سفارش روزه را به دیگری می‌کردند، گذراند. روزه در نزد آخرین راهب مسیحی خود، یعنی ابراهیم خلیل افزون بر فراگیری علم، نحوه امرار معاش را نیز آموخت و در لحظات پایانی زندگانی این راهب پیر، نشانه‌هایی از پیامبر اسلام ﷺ را از وی گرفت و بعد از مرگ این راهب به ادامه مسیر خود برای رسیدن به واقعیت راهی شد. سپس وی فراز و نشیبی فراوان را طی می‌کند تا سرانجام به گمشده اصلی خود، یعنی پیامبر ﷺ می‌رسد.

۳-۲. رمان «الباحث عن الحقيقة»

این رمان هم مانند نمونه فارسی قصه ارباب‌زاده‌ای ایرانی را حکایت می‌کند که پس از پشت سر نهادن مسیری طولانی و حوادثی شگفت یکی از شخصیت‌های عظیم و در عین حال اسرارآمیز تاریخ اسلام می‌گردد. او در خانواده‌ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای «جی» از توابع اصفهان چشم به جهان می‌گشاید در ادامه داستان علی‌رغم مخالفت پدر، در مسیر خودشناسی و کشف حقیقت وجودی خویش و شناخت پیر و مرشد و انسان کامل، گام بر می‌دارد تا سرانجام به آن‌چه باید و دوست دارد، می‌رسد.

۴. تحلیل تطبیقی عناصر داستان در دو رمان

۴-۱. پیرنگ

پیرنگ وابستگی موجود میان عناصر داستان را به طور عقلانی و منطقی تنظیم می‌کند. پیرنگ مجموعه سازمان‌یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علت و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب و مستدل شده است. (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۸۴) هر داستانی ساختار و اندیشه یا به عبارت دیگر قالب و مضمونی دارد و اندیشه و مضمون درون ساختار و قالب نهفته است. ساختار همان فرم و شکل داستان است و احتیاج به طرح و نقشه‌ای دارد که در زبان انگلیسی به آن «plot» گفته می‌شود. (پروینی، ۱۳۸۱: ۵۰۳). به بیان دیگر، طرح عبارت از نقشه، الگو و نمایی از حوادث است، به گونه‌ای که حوادث و شخصیت‌ها طوری در اثر شکل می‌گیرند که باعث کنجکاو خواننده یا بیننده شوند. خواننده و بیننده دنبال تعقیب حوادث است و می‌خواهد علت وقوع آن‌ها را بداند (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۸۳). پیرنگ الگوی حوادث است و به نویسنده در چیدن

اتفاق و حادثه داستان کمک می‌کند. پیرنگ دارای ارکان بسیاری است از جمله آغاز، گره افکنی، کشمکش، تعلیق، نقطه اوج، گره‌گشایی و جز آن‌ها است که در ادامه به مواردی که در هر دو داستان بارزتر می‌نماید، اشاره می‌شود.

۴-۱-۱. گره افکنی

یکی از ارکان پیرنگ در ساختار روایی داستان، گره افکنی است که عبارت از وضعیت و موقعیت دشواری است که بعضی اوقات به‌طور ناگهانی ظاهر می‌شود و برنامه‌ها، راه و روش‌ها و نگرش‌هایی را که وجود دارد، تغییر می‌دهد. (میر صادقی، ۱۳۹۲: ۷۲). در داستان، گره افکنی شامل خصوصیات شخصیت‌ها و جزئیات وضعیت و موقعیت‌هایی است که خط اصلی پیرنگ را دگرگون می‌کند و شخصیت اصلی را در برابر نیروهای دیگر قرار می‌دهد و عامل کشمکش را به وجود می‌آورد. (همان، ۷۲). همان‌گونه که در تعریف گره افکنی اشاره شد، در داستان یکسری حوادثی غیره منتظره روی می‌دهد که ذهن مخاطب را دچار تشویش و کنجکاوی می‌کند. در هر یک از این دو داستان پیش رونیز حوادث و رویدادهایی متنوع وجود دارد که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود، به‌عنوان مثال در داستان «الباحث عن الحقيقة» آن‌جا که سلمان به دلیل سرپیچی از دستور پدرش در اتاقی به‌صورت دست و پا بسته زندانی می‌گردد، موقعیتی دشوار در داستان برای سلمان به وجود می‌آید که گره داستان نامیده می‌شود، و سؤالی در ذهن مطرح می‌سازد که آیا سلمان از این قیدوبند رهایی می‌یابد؟ آیا او دست از لجاجت با پدرش برمی‌دارد؟

«أما الشاب فقد بقي مقيداً في حجرته و كلما دخل عليه أبوه رأى على وجهه آيات نادرة» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۹)، «جوان در زنجیر در اتاقش باقی ماند؛ و هر گاه پدرش وارد اتاق می‌شد، بر چهره او نشانه‌هایی شگفت می‌دید.» یکی دیگر از گره افکنی‌های این داستان آن‌جا است که سلمان به همراه گروهی از کاروانیان به وسیله کشتی به سوی شام می‌رفتند، اما در میانه سفرشان ناگهان طوفانی آغاز می‌گردد و رود دجله طغیان می‌کند و حادثه‌ای ناگوار روی می‌دهد؛ و این پرسش در ذهن کاروانیان در داخل کشتی شکل می‌گیرد که آیا از این طغیان نجات خواهند یافت؟

«وفي الليلة التالية كان النهر ثائراً و كف ركاب السفينة عن الكلام كأنهم يرون الموت تحت كل موجة...» (همان، ۳۵)، «در شب دوم رودخانه طغیان کرد. سرنشینان کشتی از سخن گفتن باز ایستادند گویا که آن‌ها مرگ را زیر هر موج می‌دیدند.»

در داستان «او سلمان شد» نیز نویسنده در چندین جای متن از شگرد گره افکنی استفاده کرده است. به‌عنوان نمونه آن‌جا که شخصیت اصلی داستان، یعنی روزبه در نزد پولس پیر که یکی از راهبان مشهور کلیسای مسیحیان بود، یک روز به‌طور اتفاقی می‌بیند که راهب دانشمند و باایمان، در حال انباشته کردن اموال نذری مردم است. روزبه می‌بیند که او همه سکه‌ها را در انباری برای خود انباشته کرده است در این هنگام او مبهوت

از این‌که راهبی که او را مورد اعتماد خود قرار داده بود، چگونه تغییر می‌کند، آیا او نسبت به اعتقادات و ایمانی که داشته، سست و ضعیف شده است؟

«روزبه فرصت داشت تا درون اتاق را بنگرد. اتاق پر بود از جعبه‌ها و کیسه‌های کوچک و متوسطی که روی هم چیده شده بودند. گنجی بزرگ را می‌مانست که در پرتو کم نور چراغی که پولس با خود آورده بود، می‌شد گوشه‌ای از آن را تماشا کرد. روزبه مبهوت بود. با صدای عاجزانه پولس به خود آمد...» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

هاشم زاده در جای دیگر نیز به این اشاره می‌کند که پیامبر اسلام ﷺ پس از آشنا شدن با روزبه قصد آزادی او را دارد و به همین دلیل از روزبه می‌خواهد که بهای آزادی اش را از ارباب یهودی خود عثمان بن اشهل بپرسد. وی یک روز این سؤال را از ارباب خود می‌پرسد. او با مشورت زنی از قبیله بنی قریظه، بهای آزادی روزبه را چهارصد درخت خرما و چهل اوقیه طلا درخواست می‌کند، همه مردم از این سخن شگفت‌زده می‌شوند؛ و این موقعیتی دشوار به شمار می‌آید و ذهن همه را کنجکاو می‌کند که آیا انجام چنین درخواستی امکان‌پذیر است؟! و در واقع این گره‌هایی از داستان به شمار می‌آید که ذهن مخاطب را دچار تشویش و دگرگونی می‌کند تا ادامه شنیدن داستان برایش لذت‌بخش و با اهمیت باشد.

«چهارصد درخت خرما که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت دیگر خرمای قرمز! زمزمه‌ها شروع شد و روزبه به آینده چشم دوخت. هنوز آزادی قابل تحقق نبود. نخل‌ها را باید در زمین‌های بنی قریظه بکارند؛ و نخل‌ها باید میوه دهند؛ و همراه آن چهل اوقیه طلا پرداخت شود. آن‌گاه این برده عجم از آن محمد ﷺ خواهد بود؟!» (همان، ۲۷۹).

۴-۱-۲. کشمکش

کشمکش، تعارض و درگیری بین دو نفر در مورد یک مسئله است. کشمکش انواعی مختلف، از جمله کشمکش جسمانی، ذهنی، عاطفی و اخلاقی دارد. برای تطبیق بهتر این عنصر، به یک نوع کشمکش ذهنی مشترک در هر دو رمان اشاره می‌کنیم. در داستان «الباحث عن الحقيقة» یک درگیری و کشمکش ذهنی میان سلمان و پدرش اتفاق می‌افتد؛ این دو به خاطر یک قضیه مهم اختلاف دارند و هر یک با گفتن سخنانی، قصد متقاعد کردن دیگری را دارد:

«نعم، إنه رب المساکین ... وجدته علی صورة جدیدة، علی صورة الحق ...، ماذا قلت یا مجنون؟ هناک ... علی بعد عشرة أمیال ... رأیت النصارى یصلون ... فدخلت علیهم ... فأعجبني ما یقولون؛ و بصوت جبار الأب الغلیظ: یا دعوة باطلة ... إنهم یعبدون ما لایرون و نحن نعبد ما نرى توسلاً به إلی ما لا نرى ...» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۸-۱۹).

«آری او خدای بیچارگان است. او را در چهره‌های جدید دیدم، در چهره حق، -چه گفتمی ای دیوانه؟- آن‌جا در دوفرسنگی، گروهی از مسیحیان را دیدم که نماز می‌خوانند و دعا می‌کنند. نزد آن‌ها رفتم و از رفتار و از آن‌چه که می‌گفتند، خوشم آمد. پدر با صدایی عصبی و خشمگین فریاد زد: چه نیایش باطلی! آنان چیزی را که نمی‌بینند، عبادت می‌کنند در حالی که ما می‌بینیم آن‌چه را که عبادت می‌کنیم تا به این واسطه به آن‌چه نمی‌بینیم توسل جوییم.»

در داستان مشابه فارسی نیز همین نوع کشمکش وجود دارد، در آن‌جا نیز درگیری بین روزبه و پدرش به خاطر مسایل دینی و مذهبی می‌باشد:

«پدر به من بگو آیا هنوز آن خداوند بزرگ زنده است یا نه؟ همان‌که زرتشت را فرستاد تا به ما بگوید نور بر ظلمت غلبه دارد و مهر برتر از کین است؟ آیا او هنوز زنده است؟ اگر زنده است پس دیگر بار چرا پیامبری را برای راهنمایی آدمیان نفرستاد؟ عیسی علیه السلام را فرستاد تا مژده‌ای دیگر باشد برای رهایی آدمی از ظلمت ... پدر تندخو شد و این‌گونه گفت: و تو پسرک جسور، از کجا می‌دانی که عیسی از مدعیان دروغین نبوده باشد؟ با کدام دانش و کدام تجربه دریافتی پسر مریم راستگوست؟ و خود مریم ...» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۶۳).

ملاحظه می‌شود که هر دو داستان در یک نوع کشمکش ذهنی با یکدیگر مشترک هستند؛ اما تفاوتی که می‌توانیم در دو داستان ببینیم این است که در داستان «او سلمان شد» یک نوع کشمکش جسمی می‌بینیم که در داستان عربی وجود ندارد. به‌عنوان نمونه آن‌جا که بین روزبه با ارباب خود عثمان بن اشهل یک نوع درگیری فیزیکی ایجاد می‌شود:

«به سمتی دوید و ناگهان عثمان بن اشهل، برده خود را، در برابر خود دید که خشمگین بود. -تو کار خویش را رها کرده‌ای؟ دستش را بالا برد تا سیلی بر صورت روزبه بزند، اما روزبه دستش را محکم گرفت و چنان قدرتی از خود نشان داد که عثمان خشمش را مخفی کرد و آرام تر شد و دستش را از دست روزبه رها کرد.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۶۲).

۴-۱-۳. نقطه اوج

نقطه اوج یا بزنگاه، نقطه‌ای است در داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه و داستان منظوم که در آن بحران به نهایت خود برسد و به گره‌گشایی داستان بیانجامد (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۷۶-۷۷). در داستان «الباحث عن الحقيقة» نقطه اوج داستان هنگامی است که سلمان در اتاقی حبس شده و راه‌گریزی را برای رهایی خود نیافته است، اما ناگهان چشمانش به شمشیری می‌افتد که بر دیواره اتاق قرار دارد و آن را راهی برای آزادی خویش می‌یابد:

«دخل شعاع منه إلى حجرة الشاب فوق على الحائط المقابل للنافذة فلمع السيف الأثري في الرف؛ و هتف الشاب في نفسه كأنما ذكر شيئاً. «يا مخلص الأسرى» ...» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۲۱).

«شعاعی از آن نور وارد اتاق شد جوان چشمش به روزنه دیوار افتاد سپس شمشیر باستانی بر طاقچه درخشید. جوان -که گویا چیزی را به خاطر آورد- در درونش فریاد زد: «ای نجات دهنده اسیران...»

در رمان فارسی نیز به نمونه‌ای از نقطه اوج اشاره شده، به عنوان مثال اوج داستان زمانی است که هنگام کار روزبه در نخلستان به طور ناگهانی شخصی به سوی ارباب او می‌آید و خبری مهم را از ورود پیامبر ﷺ به ابن‌اشهل می‌دهد و همین خبر باعث خوشحالی روزبه می‌شود:

«فصل چیدن خرمارسیده بود؛ و روزبه بر سر نخلی بلند در حال چیدن خرما بود. ابن‌اشهل در سایه نخل آرمیده بود و گرما برای لحظاتی حوصله فریاد زدن و غرولند کردن را از او گرفته بود. روزبه از بالای نخل دید که کسی با شتاب وارد نخلستان شد، او به سمت نخلی آمد که اشهل در زیر سایه آن استراحت می‌کرد. دیگر تمام شد، آن مرد آمد...» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۶-۲۵۷).

۴-۱-۴. گره‌گشایی

گره‌گشایی در داستان عبارت از پی‌آمد و موقعیت پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث و نتیجه گشودن رازها و معماها و برطرف شدن سوء تفاهمات است. در گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت یا شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود و آن‌ها به موقعیت خودآگاهی پیدا می‌کنند، خواه این موقعیت به نفع، یا به ضرر آن‌ها باشد (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۷۷).

شخصیت اصلی این دو داستان، سلمان فارسی پس از تحمل روزهای سخت و مشقت بردگی، سرانجام از بار سنگین بردگی آزاد گشت. در هر دو داستان به این مورد مشترک اشاره شده است. محمد عبدالحلیم عبداللّه چگونگی آزاد شدن سلمان را از قید بردگی این گونه به تصویر می‌کشد:

«نام یتقلب و یتلو القرآن. فإذا بالباب یدق علیه؛ و كان الطارق حسان و معه رجل آخر لم یسبق لسلمان أن رآه؛ و كان معه المبلغ الأخير الذی سیؤدی لأبی کعب لکی یصبح حراً... لا ... بل لکی یصبح الحر حراً...» (عبداللّه، ۱۹۶۶: ۱۲۳).

«در رختخواب آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کرد و هنگام خواب از این‌شان به آن‌شان می‌شد. به ناگاه صدای کوبیدن در آمد. در زننده حسان و مرد دیگری بود که سلمان او را قبلاً ندیده بود. همراه او مبلغی پول بود که به دست ابی‌کعب خواهد رساند برای این‌که آزاد شود... نه... بلکه برای این‌که آزاده‌ای آزاد شود.»

هاشم زاده نیز در داستان «او سلمان شد» به شخصیت اصلی داستان، یعنی روزبه اشاره می‌کند که چگونه پس از تحمل این همه مشقت و سختی به آزادی می‌رسد و از قید بردگی رهایی می‌یابد:

«عثمان بن اشهل بیمناک بود. تعدادی از بنی قریظه نیز عذرخواه آمدند. -روزبه طلا را به ابن اشهل بده. من از این پس تو را سلمان نام می‌نهم. تو آزادشده هیچ کس نیستی. من رسول خدا تو را آزاد می‌کنم. تو از خاندان ما هستی و کسی را بر تو حقی نیست.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۸).

یکی دیگر از گره‌گشایی‌های دو داستان زمانی است که شخصیت اصلی داستان پس از پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های سفر برای رسیدن به دیدار حق، به آرزویش می‌رسد و در واقع نتیجه تمام سختی‌هایی را که در مسیر حقیقت کشیده بود، می‌بیند. در داستان عربی آمده است:

«و عندما دخل الليل ذهب سلمان إلى الرسول. كان في هذه المرة شاعراً بأنه سيلقى بكل أثقال نفسه بين يديه؛ و عندما لاح بعوده الطويل على مقربة من مجلسه تبسم له النبي ابتسامة أعرض من كل ما قد لقيه بها من قبل. كأن نورها يقول له: «آن لك أن تجهر بما في قلبك» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۲۱).

«و هنگامی که شب فرا رسید، سلمان به سوی پیامبر رفت. این بار احساس کرد که تمام سنگینی‌های درونش را نزد او بر زمین خواهد افکند. هنگامی که با عصای بلندش نزدیک پیامبر رسید پیامبر لبخندی زد که تمام لبخندهایی که پیش از آن دیده بود را از یاد برد. گویا نور پیامبر به او گفت: «اکنون هنگام آن فرا رسیده که هر چه در دل داری، آشکار سازی.»

در رمان فارسی نیز به این ماجرا چنین اشاره شده است: «برخاست و بر شانه‌های پیامبر بوسه زد. او یافته بود پیامبر را. او یافته بود کسی را که عمری در پی او بود...» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۷۳).

۴-۲. شخصیت

در تعریف شخصیت و شخصیت‌پردازی گفته اند: «اشخاص ساخته‌شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و جز آن ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی می‌خوانند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۸۳-۸۴). در مورد اهمیت این عنصر داستان باید گفت که هرگز یک اثر ادبی بدون کاراکتر نوشته نمی‌شود و خلق چنین اثری هم امکان‌پذیر نیست، شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر روی آن‌ها بنا می‌شود. هر قدر این پایه‌ها با استحکام‌تر باشد، بنا محکم‌تر و پایدارتر و از گزند زمانه مصون‌تر خواهد ماند (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۱۷). از نظر ساختار روایی، شخصیت‌های داستان بر دو دسته هستند: شخصیت اصلی و فرعی. شخصیت‌های اصلی داستان حوادث و وقایع داستان را به پیش می‌برند، در کل داستان حضور دارند و داستان حول محور شخصیت آن‌ها شکل گرفته، گسترش می‌یابد. شخصیت‌های فرعی

نیز در خدمت شخصیت‌های اصلی هستند و با وجودی که نقش کم‌تری در کنش‌های داستانی دارند اما برای پیشبرد طرح و گسترش داستان و تنوع حوادث ضروری می‌باشند. (مسعودی فرد، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

۴-۲-۱. سلمان / روزبه

همان‌طور که اشاره شد در هر دو داستان شخصیت‌های زیادی چه اصلی و چه فرعی وجود دارد. شخصیت اصلی که به‌عنوان قهرمان بزرگ در هر دو داستان مشترک است، شخصیت «سلمان» در داستان الباحت عن الحقیقة و «روزبه» در داستان او سلمان شد، است. هر دو نویسنده تلاش کرده‌اند صحابی مشهور پیامبر اسلام ﷺ را در نوشته خود به خوبی توصیف کنند و پاره‌ای ویژگی‌ها و خصایص اخلاقی را در توصیف این شخصیت یادآوری نمایند. با توجه به هر دو داستان متوجه این نکته می‌شویم که این شخصیت بزرگ در بسیاری از ویژگی‌های اخلاقی، از جمله مهربانی، تواضع و فروتنی، روحیه کنجکاوی و حقیقت‌طلبی، شجاعت و جز آن نسبت به دیگران سرآمد است و همه این ویژگی‌ها در هر دو داستان مشاهده می‌شود. در ادامه به دو نمونه از این فضال اشاره می‌گردد:

عبدالحلیم عبدالله در چندین جا از رمان خود به این ویژگی اشاره کرده است؛ مثلاً آن‌جا که می‌آورد: «أما الشاب فقد بقى مقيداً فى حجرته و كلما دخل عليه أبوه رأى على وجهه آيات نادرة. آيات معرفة قد تبدو العين معها زائغة لكن الوجه مستدير. مثل استنارة القمر بنور الشمس ... نراه و إن كنا فى الظلام ...» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۹).

«جوان در زنجیر در اتاقش باقی ماند؛ و هرگاه پدرش وارد اتاق می‌شد، بر چهره او نشانه‌هایی شگفت می‌دید، آثار معرفتی که با وجود آن‌ها به نظر می‌رسید چشمانش ناتوان شده است، اما چهره‌ای نورانی دارد؛ مانند روشنایی گرفتن ماه از نور خورشید که هرچند در تاریکی باشیم آن را می‌بینیم.»

هاشم زاده نیز در چند جا از رمان خود از شوق و اشتیاق روزبه این چنین می‌گوید:

«روزبه دوست نداشت آن‌جا را ترک کند. اگر اجازه داشت حاضر بود در آن‌جا بماند و با آن راهب پیر سخن بگوید و از او بپرسد که چه کسی را و چگونه عبادت می‌کنند. حس کرد پرسش‌های بسیاری وجودش را پرکرده است. جانش مالا مال از پرسش بود. جان او تشنه فهمیدن بود و کسی باید پاسخ او را می‌داد.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۱۶).

عبدالله در رمانش از قهرمانی‌ها و شجاعت سلمان این چنین یاد می‌کند:

«ثم هتف فى نفسه: «الله وحده هو الذى يعلم أئنى ربما أكون من جنود يهدمون هذه فوق رؤوسكم.»» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۱۲)، «سپس در درون خویش فریاد زد «تنها خدا است که می‌داند، شاید من از سربازانی می‌باشم که این دژها را بر سر شما ویران می‌کنند.»»

هاشم زاده نیز به شجاعت و دل‌آوری‌های روزبه اشاره کرده است:

«روزبه در پس پشت رسول شمشیر زد. چنان شجاع بود که گویی این مرد را تنها برای رزم آفریده اند. کسی چه می‌دانست که این مرد سال‌های دور و ریاضت و عبادت چنین روزی قدرتمندانه در کنار پیامبر شمشیر بزند.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۴).

۴-۲-۲. پدر

در هر دو داستان اشاره ای به شخصیت پدر سلمان شده است. وی در هر دو داستان مردی با ابهت و با قدرت است و نسبت به امور خیلی سخت‌گیرانه عمل می‌کند و در واقع به اقتدار و ثروتمند بودن این شخصیت در هر دو داستان اشاره می‌شود:

«هذا الشاب ابن دهقان القرية. كان أبوه مشغولاً منذ أيام في جمع الضرائب و ثمن الهدية التي قدمت لكسرى. أبوه رجل قصير غليظ شديد الوطأة على الناس كثير الحب لأبنائه.»، «این جوان پسر دهقان روستای جی است. پدرش از دیرباز در جمع آوری مالیات‌ها و تقدیم هدایای گران قیمت به پادشاه مشغول بود. پدرش مردی قدکوتاه، جدی و نسبت به مردم سختگیر بود و فرزندانش را بسیار دوست داشت.» هاشم زاده نیز پدر را این گونه توصیف می‌کند:

«می‌دانست که قدرت پدرش در جی بعد از قلع و قمع فتنهٔ مزدکیان بیش‌تر شده است. شاه شاهان علت ظهور و نفوذ مزدکیان را اعمال و رفتار موبدان و روحانیون زرتشتی می‌دانست و به این بهانه از قدرت آنان کاسته و بر قدرت دهقانان افزوده بود و پدرش دهقان مقتدری شده بود که حالا مواظب پسرش بود تا این اقتدار به باد نرود و بهانه‌ای به دست موبدان ندهد.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۱۴).

هم‌چنین هر دو نویسنده به این اشاره کرده‌اند که شخصیت پدر در هر دو داستان، شخصیتی متعصب و متدین نسبت به امور مذهبی به شمار می‌آید. محمد عبدالحلیم عبدالله شخصیت او را از این زاویه چنین به تصویر می‌کشد:

«يا بوران الغالية ... هاتي أغلظ قيد من الحبال لأضعه في يدي و رجلي من كنت أناديه «أنا»؛ و أجهد الرجل بالبكاء بعد أن تركه و ذهب إلى النار المقدسة في البيت و سهر إلى جانبها حتى نهاية الليل.» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۹)، «ای پوران عزیز ... برو طناب بیاور تا دست و پای کسی که او را همیشه «جان بابا» صدا می‌زنم، محکم بیندم ... مرد در حالی که گریه می‌کرد آن‌جا را ترک کرد و به سوی آتش مقدس در خانه رفت و تا پایان شب کنار آن بیدار ماند.»

هاشم زاده نیز تعصب پدرش را نسبت به آیین زرتشت این گونه توصیف می‌کند:

«او را به زنجیر می‌کشم. اگر مدتی آرام گیرد، غائله تمام می‌شود. پچ‌پچ‌های موبدان و اعیان رفته‌رفته تبدیل به طعنه شده است و آرام آرام پیغامی خواهد شد و به گوش بزرگان در مرکز خواهد رسید. او را به زنجیر می‌کشم تا هم فرزند را نجات دهم و هم خود را و خاندان خود را.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۷۲).

اما تفاوتی که با وجود عصبانیت و تندخو بودن پدر در هر دو داستان مشاهده می‌شود، این است که شخصیت پدر در داستان فارسی نسبت به داستان عربی، خیلی مهربان‌تر و صبور است.

۴-۲-۳. راهب

یکی از شخصیت‌های مهم که در هر دو داستان شباهتی زیاد به یکدیگر دارند، راهب بزرگ «خلیل» در رمان فارسی و راهب پیر «بزرگ عموریه» در رمان عربی است. وجه اشتراک این دو شخصیت آن است که هر دو جزء آخرین استادان سلمان به شمار می‌آیند و هر دو پیامی مشترک به سلمان ارایه می‌دهند تا به دنبال حقیقت برود. در رمان عربی «بزرگ عموریه» شخصی کاملاً مهربان و اهل کار و تلاش می‌باشد و در کنار عبادت و راز و نیاز به بافندگی و کشاورزی نیز مشغول است. سلمان وقتی نزد این راهب پیر رفت افزون بر تعلیمات دینی، همه این امور را نیز فرا گرفت. در ادامه با ذکر نمونه، هر یک از شخصیت‌ها را توضیح می‌دهیم.

هم‌چنان که گفتیم در رمان عربی یک شخصیت مشهور به نام «بزرگ عموریه» وجود دارد. این راهب پیر، در اواخر مرگش سلمان را از نشانه‌هایی برای رسیدن به حقیقت آگاه ساخت و او را به هدفی که داشت، راهنمایی کرد:

«تبسم العابد و قال: ستطفئ ظمأك فلا تخف يا فارسي ... عيناك تسألان إلى أين ستذهب بعدى و إن استكبرت أمر موتي، لكني يا بني لا أعرف أحداً على مثل ما كنا عليه. آمرک أن تأتیه ولكن ... اسمع جيداً ... قد أظلك زمان نبی یبعث به این إبراهيم حنیفاً یهاجر إلى أرض ذات نخل بین حرتین، فإن استطعت أن تذهب إليه فافعل؛ و تذكر ما قاله العابد ذات يوم حين كلمه عن الحقیقة: «لم تجدها فی بريق الذهب ولكن ربما ستجدها فوق رأس نخلة و أنت تحصد أو تحت أقدامها و أنت تزرع ...» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۷۴).

«عابد لبخند زد و گفت: ای جوان ایرانی تشنگی تو فرو می‌نشیند، ترسی به خود را مده ... چشمان تو می‌پرسد که بعد از من به کجا خواهی رفت؟ هر چند که با مرگ من کار برایت سخت می‌شود اما ای پسرم به راستی که من هیچ‌کس را چنان‌که ما دوست بودیم نمی‌شناسم. به تو دستور می‌دهم که بروی، اما با دقت به من گوش بده ... تو زمان پیامبری را درک خواهی کرد که دین یکتاپرستی حضرت ابراهیم عليه السلام را آشکار می‌کند. او به سرزمینی دارای نخلستان میان دو سرزمین سوزان، هجرت می‌کند. اگر می‌توانی به سوی او بروی، درنگ مکن؛ و فوراً به یاد آورد آن روزی را که عابد جملاتی درباره حقیقت به او گفته بود: «آن را در درخشندگی طلا

نیافتی؛ چه بسا که تو حقیقت را بر سر نخلستان‌ها و در حال برداشت خواهی یافت یا در زیر نخل‌ها در حالت کاشت.»

در داستان فارسی هم شخصیتی بنام «خلیل» وجود دارد که روزبه در کنار او احساس آرامشی عجیب می‌کند. خلیل برخلاف دیگر راهبان مسیحی که تمام روز و شب را در صومعه سپری می‌کردند شخصی کاملاً پیر جنب‌وجوش بود و حتی هر یک از شاگردانش را به کاری گماشته بود. روزبه نیز به کاری مشغول شد و تعدادی گوسفند را به چرا می‌برد و چوپانی را فراگرفته بود راهب پیر نیز در اواخر عمرش روزبه را به دنبال هدفی والاتر راهنمایی کرد و به روزبه گفته بود که برای دیدار پیامبری که آرزوی دیدارش را داری باید به سوی مکه بروی و او را در آن‌جا خواهی یافت. این گفتگو را هاشم زاده این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«حالا به یقین رسیده‌ام. مؤده می‌دهم تو را به دیدار آخرین پیامبر ﷺ. از این‌پس تو راهبر خودی و خداوند یار تو خواهد بود. برو به سمت مکه، خانه‌ای که ابراهیم عليه السلام بنا کرده است، صدای او را خواهی شنید. در سرزمینی میان دو سنگستان، در کنار نخلستان‌های...» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۶).

۴-۲-۴. ابوکعب و عثمان بن اشهل

ابوکعب و عثمان بن اشهل از شخصیت‌های منفی در دو رمان به شمار می‌آیند؛ و نقطه اشتراک این دو شخصیت یهودی بودن آن‌ها است و این‌که هر دو به دنبال مال‌اندوزی و ثروت هستند و جزء قبیله بنی قریظه به شمار می‌آیند. محمد عبدالحلیم عبدالله این‌گونه تصویرسازی می‌کند:

«و أخذ يستعيد تفاصيل رحلته و هذا اليهودی الذی باعه لآخر. و ملاحظ شخصیة السید الجدید ... ابوکعب هذا ... إنه و قومه یمتازون بالجبن، لیسوا أهل حرب، همهم أن یزرعوا و یحصدوا و یبیعوا و یکنزوا؛ و أحس الفارسی أن أباکعب رجل لین العریکه تمکن الإقامة عنده إلى أن یقضى الله أمراً کان مفعولاً» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۰۱)، «او خاطرات سفرش و این یهودی که او را به دیگری فروخته بود، به یاد آورد ... و ویژگی‌های شخصیت ارباب جدید خود را در نظر آورد ... ابوکعب و قبیله اش ترسو هستند و اهل جنگ نیستند، تمام هم و غم آن‌ها این است که زراعت کنند، برداشت نمایند، بفروشند و اندوخته سازند؛ جوان ایرانی احساس کرد که ابوکعب مردی اهل مدارا است و می‌تواند تا زمانی که خداوند امر مقدرش را به انجام رساند، نزد او سپری کند.»

هاشم زاده نیز در رمان فارسی ویژگی اخلاقی و شخصیتی عثمان بن اشهل را این‌گونه بیان می‌کند که شخصی طمع‌کار و تنها به فکر مال‌اندوزی است؛ اما برخلاف ابوکعب، عثمان نسبت به روزبه نهایت بدخلقی و بدرفتاری را انجام می‌داد به‌گونه‌ای که حتی از او می‌خواست که به‌جای چندین نفر کار کند:

«من عثمان بن اشهل، به چیزی می‌اندیشم که بتواند ثروت مرا افزون سازد؛ و تو کسی هستی که من اکنون به او می‌اندیشم، پس باید بتوانی بر ثروت من بیفزایی و نخلستان‌های مرا آبادتر و خرماهای مرا انبوه‌تر سازی.»

هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۳). «عثمان بن اشهل چیزی جز ثروت نمی‌شناخت. او از روزه انتظار داشت تا به‌جای چند نفر کار کند.» (همان، ۲۵۵).

تفاوتی که می‌توان در ویژگی اخلاقی دو شخصیت یادشده می‌توان دریافت، این نکته است که هاشم زاده در داستان فارسی افزون بر ویژگی‌هایی بالا به تندخو و عصبی بودن عثمان بن اشهل و نیز به رفتار نادرست او نسبت به روزه اشاره کرده است.

۴-۲-۵. سهیل و اسحاق

از دیگر شخصیت‌های مشابه و همانند هر دو داستان می‌توان سهیل در داستان عربی و اسحاق در داستان فارسی را نام برد که از چهره‌های مثبت در دو داستان به شمار می‌آیند. هر دو مرد در داستان به‌عنوان دوست خوب و مورد اعتماد قهرمان اصلی داستان، یعنی سلمان فارسی شمرده می‌شوند. هر دو شخصیت، سلمان را صمیمانه دوست داشتند و هر دو او را به‌عنوان الگو و فردی پاک و بالیمان تلقی می‌کردند و همواره دوست داشتند تا سلمان در نزد آن‌ها باقی بماند تا جایی که اسحاق تمام اموال خود را فروخت تا شاید از این طریق سلمان را از صاحبش خریداری کند و همواره در کنار او باشد. یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک این دو نفر این بود که به آیین یهودیت گرایش داشتند، اما نسبت به آیین پدری خود خوش‌بین نبودند و به دنبال راهی بودند تا از این آیین رهایی یابند. اما تفاوت اساسی که در مورد این دو شخصیت وجود دارد این است که در پایان داستان سهیل دوباره سلمان را دیدار می‌کند و به آیین یکتاپرستی گرایش می‌یابد، اما سرنوشت اسحاق نامشخص است.

در ارزیابی کلی شخصیت‌های دو رمان می‌توان گفت که «محمد عبدالحلیم عبدالله» خیلی از شخصیت‌های گوناگون در داستان خود استفاده نکرده و فقط به پاره‌ای از شخصیت‌های مهم و اصلی در داستان خود پرداخته و تنها به توصیف بخشی از خصوصیات آن‌ها اشاره نموده است؛ اما در مقابل، «هاشم زاده» از شخصیت‌های زیادی در داستان خود بهره برده و تا حدودی برای هر یک از شخصیت‌های داستان نامی نهاده و ویژگی‌های اخلاقی هر یک را در ضمن داستان توصیف کرده است.

۴-۲-۶. شخصیت‌های متفاوت

در بالا به شخصیت‌هایی اشاره کردیم که با یکدیگر مشترک هستند، اما در ادامه به تحلیل شخصیت‌هایی می‌پردازیم که در دو اثر متفاوت جلوه می‌نمایند. به‌عنوان نمونه در داستان «الباحث عن الحقیقة» شخصیتی به نام «پوران» وجود دارد که در داستان فارسی نامی از وی برده نشده است. پوران جزو شخصیت‌های فرعی داستان به شمار می‌آید و نقشی کم‌رنگ به آن تعلق گرفته است اما با این وجود نویسنده به‌خوبی این شخصیت را توصیف کرده و در چندین بخش از داستان از تنها خواهر سلمان نام برده است و او را این‌گونه توصیف

می‌نماید، پوران دختری زیبا و خواهری مهربان و دلسوز بود که بیش از همه تنها برادرش سلمان را دوست داشت و از این‌که نمی‌توانست به او یاری رساند، بسیار غمگین جلوه می‌نمود.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که در داستان محمد عبدالحلیم عبدالله، «یعقوب» است. یعقوب نیز در این داستان حضوری کم‌رنگ داشته و تنها در بخشی از رمان از وی گفتگو شده است. او مردی منفعت‌طلب و ترسو به نظر می‌آید که با وجود ثروت فراوان و اسم‌ورسمش، از وجود سلمان می‌ترسد و هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود او را به همراه خود به سفر تجاری ببرد. به همین دلیل او سلمان را به شخصی دیگر می‌فروشد تا از این راه هم پولی به جیب بزند و هم از ترسی که نسبت به سلمان داشت، در امان بماند.

هاشم زاده هم در رمان خود پاره‌ای از شخصیت‌هایی را به‌کار برده که در اثر عربی این گونه شخصیت‌ها وجود ندارد، به‌عنوان مثال یکی از شخصیت‌هایی که در داستان «او سلمان شد» به کار رفته، شخصیت زنی به نام «خلیسه» است که در اواخر داستان وارد صحنه می‌شود و نقش زنی زرنگ و سودجو و کاردان را ایفا می‌کند. با وجود این‌که حضورش در داستان خیلی کم‌رنگ است، اما نقشی به‌سزا را برای آزادی روزبه بر عهده می‌گیرد. او با تصمیم زیرکانه خود بهای آزادی روزبه را دوچندان می‌کند تا شاید از این طریق به سود و منفعتی فراوان دست یابد.

از دیگر شخصیت‌های این اثر می‌توان به پیرمرد کلیسای مسیحیان اشاره کرد که جزو شخصیت‌هایی بدون نام در داستان است. او پیرمردی لاغر و نحیف بود که در کلیسای مسیحیان به عبادت می‌پرداخت. وی تعلیمات زیادی را درباره مسیحیت به روزبه می‌داد و به‌عنوان فردی مؤثر در سرنوشت روزبه به شمار می‌آمد؛ زیرا روزبه با تعالیم و راهنمایی‌های همین پیرمرد بود که توانست روستای جی را ترک کند و راهی سفری شود تا به آرزویش برسد.

۴-۳. زاویه دید

زاویه دید نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده با آن مصالح و مواد داستان خود را به خواننده ارائه می‌کند. (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۵۰۵) به عبارت دیگر «زاویه دید به موقعیتی گفته می‌شود که نویسنده نسبت به روایت داستان اتخاذ می‌کند و در پیچه‌ای است که پیش روی خواننده می‌گشاید تا او از آن در پیچه حوادث داستان را ببیند و بخواند. (رجبی و موسوی نژاد، ۱۳۹۱: ۸۹). زاویه دید در دو داستان «الباحث عن الحقيقة» و «او سلمان شد» به صورت زاویه دید بیرونی (سوم شخص/دانای کل) روایت می‌شود. این زاویه دید به گونه‌ای است که روایتگر داستان خودش جزء شخصیت‌های داستان نیست و به‌عنوان راوی در بیرون از داستان قرار می‌گیرد و آن را شرح می‌دهد و موقعیت‌هایش را به تصویر می‌کشد. در داستان «الباحث عن الحقيقة» به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

«و لم ينتظر بل ولاها ظهره و خرج، لم يكن يدري لماذا يبحث عن أبيه و لم يكن يدور بظنه أنه يبحث اليوم عن خصم عزيز؛ و في ساحة الدار رأى فرسا عربيا اشتراه أبوه في إحدى رحلاته، فهم أن يركبه، ولكنه أعرض و أثر أن يذهب ماشياً إلى أبيه.» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۱۰)، «منتظر نماند به او پشت کرد و بیرون رفت. او نمی‌دانست

برای چه در جستجوی پدرش می‌گردد. او فکر نمی‌کرد که امروز به دنبال یک دشمن عزیز می‌رود. در حیاط خانه اسبی عربی را دید که پدرش آن را در یکی از سفرهایش خریده است. خواست تا سوار آن شود اما روی برگرداند و ترجیح داد که پیاده به سوی پدرش برود.»

همان طور که اشاره کردیم در داستان «او سلمان شد» نیز از زاویه دید سوم شخص استفاده شده است که به نمونه‌ای از این گونه روایت در ذیل پرداخته شده است:

«امروز برای روزبه روز بزرگی است. او همراه پدر به صحرا و دشت آمده و از زمین‌های پدر دیدن کرده است. او همیشه درباره این زمین‌ها از مباحثان پدر سخن‌ها شنیده بود، اما هرگز آن‌ها را از نزدیک ندیده بود و فکر نمی‌کرد اگر روزی این زمین‌های وسیع کشاورزی را ببیند، چنین متحیر شود.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۸).

البته زاویه دید هر دو داستان تنها بر محور زاویه دید بیرونی محدود نمی‌باشد، بلکه در قسمت‌هایی از دو داستان می‌بینیم که از «تک‌گویی درونی» یا به عبارت دیگر «حدیث نفس» استفاده شده است. «حدیث نفس یا حرف زدن با خود آن است که شخصیت افکار و احساسات خود را به زبان بیاورد تا خواننده یا تماشاچی از نیت و مقاصد او باخبر شود. به این طریق اطلاعاتی درباره شخصیت نمایشنامه یا داستان به خواننده داده می‌شود و در عین حال با بیان احساسات و افکار شخصیت به پیشبرد عمل داستانی یاری می‌رساند. (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۵۴۱). محمد عبدالحمید عبدالله در بخش‌هایی از داستان خود به مونولوگ سلمان اشاره دارد که با خدای خود این گونه سخن می‌گوید:

«آه یا رب، رأیت کثیرا من عبادک علی رقعة فسیحة من الأرض، قلیل منهم یعرف الطریق إلیک و کثیر منهم عاش یدور فی حلقة مرکزها نفسه و محیطها شهواته ...» (عبدالله، ۱۹۶۶: ۴۲).

«خدایا بسیاری از بندگان را بر گستره زمین دیده‌ام، اندکی از آن‌ها راه را به سوی تو می‌یابند؛ و بیش‌تر آن‌ها در میدانی در حرکت هستند که مرکز آن هوای نفس و محیطش شهوات آن‌ها است.»

نکته‌ای که این مونولوگ را به لحاظ زبانی و ادبی زیباتر می‌سازد استفاده از زیبایی‌های بیانی است، چنان‌که تضاد میان کثیر و قلیل و توازن جملاتی مثل «قلیل منهم / کثیر منهم»، «مرکزها نفسه / محیطها شهواته» از این دست به شمار می‌رود.

هاشم زاده نیز در بخش‌هایی از داستان خود به مونولوگ روزبه اشاره دارد: «من این راه را آمده‌ام یا تو مرا آورده‌ای؟ اگر با من بود و اگر من خواب تو را ندیده بودم و اگر تو رؤیای من نمی‌شدی حالا در کنار پدر بودم و مادرم بهترین غذاها را برایم سفارش می‌داد و نوکران و کنیزان در خدمت بودند.» (هاشم زاده، ۱۳۸۸: ۹۴).

نتیجه‌گیری

با بررسی تطبیقی عناصر داستان در دو رمان «الباحث عن الحقيقة» و «او سلمان شد» معلوم شد که دو رمان، از لحاظ ساختاری بسیار به یکدیگر شبیه هستند:

۱- از مهم‌ترین عناصری که در بررسی دو رمان به آن پرداخته شد می‌توان پیرنگ، شخصیت و زاویه دید را نام برد؛

۲- در زمینه پیرنگ هر دو نویسنده به عناوینی هم‌چون گره‌افکنی، کشمکش، نقطه اوج و گره‌گشایی اشاره کرده‌اند که در هر دو رمان شباهت بسیاری به یکدیگر دارند؛

۳- در زمینه شخصیت‌پردازی نیز هر دو نویسنده توانسته‌اند با نثری ادبی و توصیفی هنرمندانه به تحلیل شخصیت‌های اصلی و فرعی هر دو رمان به‌خصوص شخصیت اصلی داستان بپردازند؛ اما در زمینه شخصیت‌پردازی با وجود شباهت میان شخصیت‌های هر دو رمان، پاره‌ای تفاوت‌ها نیز وجود دارد. به‌عنوان نمونه در رمان الباحث عن الحقيقة به اشخاصی پرداخته شده که در رمان مقابل نامی از آن اشخاص برده نشده است و در واقع هر دو نویسنده، شخصیت‌هایی جداگانه در رمان‌های خود ذکر کرده‌اند که جزء شخصیت‌های متفاوت هر دو رمان به شمار می‌آیند؛

۴- از دیگر عناصر داستانی که در این پژوهش به آن پرداخته شده است زاویه دید می‌باشد که هر دو نویسنده توانسته‌اند با زاویه دید بیرونی (دانای کل) داستان را روایت کنند و به تحلیل و توصیف شخصیت‌های داستان بپردازند. البته دو نویسنده تنها به این نوع زاویه دید بسنده نکرده و کوشیده‌اند تا در قسمت‌هایی از رمان خود از تگ‌گویی درونی یا حدیث نفس استفاده نمایند و همین امر باعث می‌شود تا رمان‌ها برای مخاطبان جذاب‌تر باشد و باعث ملال آن‌ها نگردد.

منابع و مآخذ

۱. بارونیان، حسن (۱۳۸۷)، شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس، چاپ اول، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۲. بیات، حسین (۱۳۹۰)، داستان‌نویسی جریان سیال ذهن، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. پروینی، خلیل (۱۳۸۱)، «نگاهی به داستان و اجزای تشکیل دهنده آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، صص ۴۹۷-۵۱۶.
۴. جبران، جبران خلیل (۱۹۴۹)، المجموعة الكاملة لمؤلفات، بیروت: مطبعة المناهل.
۵. خفاجی، محمد عبدالمنعم (۱۹۹۲)، دراسات فی الأدب العربی الحدیث و مدارس، بیروت: دار الجیل.
۶. دقیقیان، شیرین دخت (۱۳۷۱)، منشأ شخصیت در ادبیات داستانی، چاپ اول، بی‌جا: شیرین دخت دقیقیان.
۷. رجبی، فرهاد و خسرو موسویان نژاد (۱۳۹۱)، «تحلیل شخصیت زن در دو رمان سنگ صبور و میرامار با تکیه بر شخصیت «گوهر و زهره»»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، شماره ۴، صص ۸۲-۱۰۳.
۸. زیتونی، لطیف (۲۰۰۲)، معجم مصطلحات نقد الروایة، بیروت: دار النهار للنشر.
۹. صلاحی مقدم، سهیلا و همکاران (۱۳۹۶)، «بررسی مقایسه‌ای جلوه‌های «خشونت علیه زنان» در داستان‌های «دختر غبار» نوشته وندی ولس و «کولی کنار آتش» نوشته منیره روانی پور»، نشریه ادبیات تطبیقی، سال نهم، شماره ۱۶، صص ۱-۱۹.
۱۰. عبدالله، محمد عبدالحلیم (۱۹۶۶)، الباحث عن الحقيقة، الطبعة الاولى، قاهرة: دار مصر للطباعة.
۱۱. فتاحی سده، فاطمه، اعظم پرچم (۱۳۹۵)، «عناصر نمایشی و ادبی داستان حضرت شعیب علیه السلام در قرآن»، مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده اسلام تمدنی، زمستان، شماره ۴، صص ۸۵-۱۱۱.
۱۲. فرزندوحی، جمال، فاطمه عظیمی (۱۳۹۷)، «بررسی عناصر داستانی تولد حضرت مسیح علیه السلام در سوره مریم»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده اسلام تمدنی، تابستان، شماره ۱۰، صص ۱۳۷-۱۵۴.
۱۳. مرتاض، عبدالملک (۱۹۹۸)، فی نظریة الروایة، الكويت: عالم المعرفة.
۱۴. مسعودی فرد، جلیل (۱۳۹۳)، «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یک عاشقانه آرام»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۰۹-۱۲۸.
۱۵. مصلحی، صفورا، سید احمد کازرونی، شمس الحاجیه اردلانی (۱۳۹۶)، «بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی در رمانهای ایرانی»، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی، شماره ۳۷، صص ۲۵۱-۲۶۴.
۱۶. میرصادقی، جمال (۱۳۹۲)، عناصر داستان، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. ناظمیان، رضا (۱۳۸۷) متون نظم و نثر معاصر ۲، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۱۸. هاشم زاده، سید ناصر (۱۳۸۸)، او سلمان شد، چاپ دوم، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.